آزمون عطش در کربلا

■ مجید معصومی

انسان اگر در شرایط سخت قرار نگیرد هرگز قدر و ارزش نعمت‌های الهی را نخواهد دانست. از این‌رو خداوند انواع و اقسام آزمون‌ها را قرار داده تا آدمی متذکر و متشکر شود. این آزمون‌ها به دو شکل دادن نعمت و افزایش آن یا حذف و کاهش نعمت انجام می‌گیرد.(بقره، آیه ۱۵۵)

یکی از آزمون‌های سخت الهی، آزمون با تشنگی است. خداوند همان طوری که با افزایش و کاهش باران و بارندگی آدمی را می‌آزماید همچنین با آزمون تشنگی او را در بوته آزمایش قرار می‌دهد. این آزمون سخت به اشکال گوناگون انجام می‌گیرد؛ اما مهم‌ترین آزمون آن است که به اختیار انجام گیرد و انسان خود را در شرایطی قرار دهد تا اهمیت و ارزش آب آشامیدنی را بداند.

در آیات قرآنی گزارشی درباره مجاهدانی داده شده که برای جنگ آماده می‌شدند. در آموزش‌های نظامی آنان برنامه تشنگی قرار داده شده تا میزان و آستانه تحمل و صبر آنان در برابر مشکلات معلوم شود. از این‌رو، به مجاهدان فرمان داده می‌شود در کنار رودخانه، تنها یک مشت آب بنوشند و به حرکت خود ادامه دهند.(بقره، آیه ۲۴۹)

پس تشنگی یک آزمون اساسی برای دست‌یابی به میزان تحمل و صبر افراد است و این گونه می‌توان افراد سست اراده و ضعیف نفس را شناسایی و از دایره مجاهدان خارج کرد تا در شرایط سخت جنگی با عقب نشینی خود مایه دردسر نیروهای دیگر نشوند؛ زیرا وقتی گروهی سست ایمان در میان سربازان باشند، همین گروه موجب می‌شود که فرمانده بر روی آنان حساب باز کند و بخشی از میدان را به آنان بسپارد و زمینه شکست و یا ضعف جبهه را فراهم آورند.

***انسان اگر در شرایط سخت قرار نگیرد هرگز قدر و ارزش نعمت‌های الهی را نخواهد دانست. از این‌رو خداوند انواع و اقسام آزمون‌ها را قرار داده تا آدمی متذکر و متشکر شود. این آزمون‌ها به دو شکل دادن نعمت و افزایش آن یا حذف و کاهش نعمت انجام می‌گیرد.**

از دیگر آزمون‌های سخت الهی که آن نیز اختیاری است ولی اختصاص به مجاهدان میدان جهاد و جنگ ندارد، آزمون روزه است. این آزمون به دلایلی بسیار سخت است؛ زیرا انسان باید افزون بر ترک نوشیدن، از خوردن و امور دیگر نیز خودداری ورزد که همه آنها جزو نیازهای ابتدایی و ضروری زندگی دنیوی بشر است و به آنها نیاز جدی دارد.

البته شکی نیست که انسان بیش از همه به آب این مایه حیات نیاز دارد و او نمی‌تواند بیش از سه روز تشنگی را تحمل کند. حال اگر در شرایطی چون بیابان و کار و تلاش و مانند آن باشد این فشار غیرقابل تحمل خواهد بود.

عطش و تشنگی در کربلا

یکی از آزمون‌های سخت کربلا آزمون عطش و تشنگی بود. ابن زیاد، حرّ را موظف می‌کند تا کاروان حسینی را به سرزمینی بی‌آب و علف هدایت کند تا آنها را از لحاظ آذوقه و آب در مضیقه قراردهد. امام حسین(علیه السلام) از او خواست تا اجازه دهد کاروان در غاضریه و ـ در شمال شرق کربلا که دارای آب و آبادانی بود ـ و یا نینوا فرود آیند، امّا حرّ طبق ماموریّتی که از سوی ابن زیاد دریافت کرده بود؛ نپذیرفت. قسمتی از متن این نامه عبارتست از: «امّا بعد فجعجع بحسین، حیث یبلغک کتابی، و یقدم علیک رسولی، و لا تنزله الّا فی العراء فی غیرحصین و علی غیرماء: کار را بر حسین تنگ بگیر، هنگامی که نامه من به تو رسید و فرستاده‌ام بر تو وارد شد، فرود نیاور آنها را مگر در بیابان بی آب و آبادی». (انساب الاشراف، الجزء الثالث، خروج الحسین بن‌علی من مکه الی الکوفه.)

پس از آن نیز عمر سعد از سوی ابن زیاد ماموریّت یافت تا آب را بر روی کاروان حسینی ببندد. طبری نقل کرده که: پس از اینکه پیام ابن زیاد به عمر سعد رسید، او عمرو بن حجاج را با پانصد نفر، مامور و محافظ شریعه کرد و آنها نیز تا سه روز بین کاروان حسینی و آب فاصله انداختند تا اینکه امام حسین(ع) و یارانشان به شهادت رسیدند. (تاریخ طبری، ج۵، ص:۴۱۳.منتهی الامال، ج ۱، ص ۶۲۵، چاپ هجرت.)

طبق نقل ابن شهر آشوب، امام حسین(ع) چاهی را در نزدیک خیمه‌ها حفر کردند که پس‌از اینکه دشمن از آن آگاه شد و خبر به ابن زیاد رسید، او عمر سعد را مورد خطاب قرار داد وگفت: به من خبر رسیده است که حسین چاه حفر کرده و آبی مهیّا کرده است. از لحظه‌ای که این نامه به تو رسید تا می‌توانی آنان را از حفر چاه منع کن و بر آنان سخت بگیر. حتّی نگذار قطره‌ای از آب فرات بنوشند. (الفتوح، ج ۵، ص ۹۱.)

از عبدالله بن ابی حصین الازدی، نقل شده است که امام حسین(ع) را خطاب کرد و فریاد زد: «ای حسین! آیا این آب را می‌بینی که مانند قلب آسمان صاف است، تو یک قطره از آن را نخواهی چشید تا آنکه از تشنگی بمیری». امام حسین(ع) گفت: «خدایا او را از تشنگی بکش و هرگز او را نبخش». (ابن اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۱۵۸ و طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰۶ و بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، جزء ۳، ص ۱۸۱ و ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، مصحح علی اکبر غفاری، مترجم سیّدهاشم رسولی محلاتی، نشر صدوق، چاپ تابش، بی تا، ص ۱۱۸ و شیخ مفید،الارشاد، ج ۲، ص ۸۸. بحار، ج ۴۴، ص ۳۸۹)

یزید بن الحصین نیز که از یاران امام حسین(ع) است، به نیروهای عمر بن سعد گفت: «ای مردم، این آب فرات است. سگها و خوکها از آن می‌خورند و شما مانع شده اید تا فرزند پیامبر از آن بنوشد. آیا این انسانیّت است؟ گفتند: سوگند به خدا، حسین باید تشنه بمیرد.» (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۸)

نقل شده است که جبرئیل پس از ترک اولای حضرت آدم(ع) و توبه ایشان به مسئله عطش اشاره کرده است. او به حضرت آدم(ع) می‌فرماید: «یُقتَل عَطْشَاناً غَریباً وَحیداً فَریداً، لَیسَ لَهُ نَاصِرٌ وَ لَا مُعینٌ وَ لَوْ تَرَاهُ یا آدَمُ وَ هُوَ یَقُولُ وَا عَطَشَاهُ وَا قِلَّةَ ناصِراه حَتّی یَحُول العَطَشُ بَینَهُ وَ بَینَ السّمَاءِ کَالدّخان فَلَمْ یُجِبهُ أَحَدٌ الّا بالسّیوفِ وَ شُربِ الحُتُوف»؛ (کشته می‌شود در حالتی که تشنه و بی‌کس و تنها باشد و او را یار ویاوری نباشد.ای آدم، اگر او را ببینی در حالتی که می‌گوید: (وا عطشاه، وا قله ناصراه) تا گاهی که از تشنگی چشمش چنان تاریک می‌شود که آسمان را نتواند دید و هیچ کس او را جواب نگوید الا با زبان شمشیر و شراب مرگ).

امام سجّاد(ع) که خود شاهد صحنه هولناک کربلا بود، در موارد زیادی به مسئله عطش اشاره کرده است. پس از حادثه کربلا، در بیان چگونگی دفن پیکر شهدای کربلا نقل شده است که امام سجاد(ع) نیز هنگامی که بدن مطهّر امام حسین(ع) را دفن کرد، با انگشت خویش بر روی قبر چنین نوشت: «هذا قَبْرُ الحُسَیْنِ بن عَلِیّ بن أبی طالِب الّذی قَتَلُوهُ عَطْشاناً غَریباً»؛ این قبر حسین بن علی است که او را با لب تشنه و غریب کشتند». (ارشاد مفید، ص ۴۷۰ و ۴۷۱، و مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۲۰)

همچنین، هنگامی که خبر بازگشت اهل بیت(ع) ـ از اسارت ـ به محمّد حنفیه رسید، وی به استقبال کاروان آمد. وقتی محمّد حنفیه در مورد امام حسین(ع) از امام سجّاد(ع) سوال می‌کند، ایشان می‌فرماید: «یا عَمّاهُ! قَتَلُوهُ عَطشاناً و کُلّ الحَیواناتِ رَیّانٌ: عموجان! پدر ما را با لب تشنه کشتند در حالی که همه حیوانات را سیراب می‌کردند.» (ناسخ التواریخ، ج۳، ص۱۷۸)

***امام صادق(ع) می‌فرماید: امام زین العابدین(ع) چهل سال برای پدر بزرگوارش گریه کرد، درحالی که روزش، روزه‌دار بود و شبش، شب زنده‌داری می‌کرد. هنگامی که وقت افطار می‌شد غلامش غذا و نوشیدنی برای او می‌آورد و جلویش می‌گذاشت و می‌گفت: بخور، ایشان می‌فرمود: فرزند رسول خدا(ع) گرسنه و تشنه شهید شد. این جمله را تکرار می‌کرد و گریه سر می‌داد تا اینکه غذایش با اشک چشمش مخلوط می‌شد. او همواره اینطور بود، تا اینکه به جوار رحمت حقّ شتافت.**

در سخنی که راوی آن را از امام باقر(ع) نقل می‌کند به مسئله عطش اشاره شده است. حضرت امام محمد باقر(ع) می‌فرمایند: امام حسین(ع) همان که در کربلا است درحالی که مظلوم و اندوهگین و تشنه و غصه‌دار بود، شهید شد و هیچ کسی غصه‌دار و اندوهگین و گناهکار و تشنه و بیماری به زیارت آن حضرت نیاید و دعا نکند و به واسطه آن حضرت به خدا تقرب نجوید، مگر اینکه برخاست که حزن و اندوه او را برطرف ساخته و نیازش را برآورده کند و گناهش را بیامرزد و عمرش را طولانی کند و رزق و روزی اش را وسعت دهد؛ پس ای بصیرتمندان عبرت بگیرید. (کامل الزیارات، باب ۶۹، ص ۳۱۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۳۹)

امام صادق(ع) می‌فرماید: امام زین العابدین(ع) چهل سال برای پدر بزرگوارش گریه کرد، درحالی که روزش، روزه‌دار بود و شبش، شب زنده‌داری می‌کرد. هنگامی که وقت افطار می‌شد غلامش غذا و نوشیدنی برای او می‌آورد و جلویش می‌گذاشت و می‌گفت: بخور، ایشان می‌فرمود: فرزند رسول خدا(ع) گرسنه و تشنه شهید شد. این جمله را تکرار می‌کرد و گریه سر می‌داد تا اینکه غذایش با اشک چشمش مخلوط می‌شد. او همواره اینطور بود، تا اینکه به جوار رحمت حقّ شتافت. (مراجعه کنید به: لهوف، ص۲۳۳)

وظیفه ما در برابر «هَلْ مِنْ ناصِر» امام حسین(ع)

■ آیت الله جوادی آملی

بی شک قیام حسین‌بن علی(ع)را باید یک انقلاب و قیام فرهنگی برشمرد که در آن با نثار خون خود بر آن بود تا بشریت را در طول زمانها از جهالت به سوی علم و معرفت و از گمراهی به سمت عقل واندیشه ورزی رهنمون شود.

در مطلب پیش رو استاد فرزانه حضرت آیت‌الله جوادی آملی به تحلیل این موضوع ونیز تبیین امربه معروف و نهی از منکر پرداخته است.

سالار شهیدان، حسین‌بن علی‌بن أبیطالب در بین امامان معصوم ویژگی داشت که بسیاری از ائمه از نسل اویند و شفا در تربت اوست؛ این خصوصیت در قبور ائمه دیگر نیست. بسیاری از ائمه(ع) شرائط برای آنهامناسب نبود تا خون بدهند و جامعه را بیدار کنند. اگر برای آن ذوات مقدّس هم شرائط مناسب بود، همین کار را می‌کردند. در نهج‌البلاغه وجود مبارک امیرالمؤمنین(ع) چنین آمده است که من دیدم فرصت برای قیام آماده نیست، من ماندم و اهل بیتم و می‌دانستم که اگر من به همراه اهل بیت قیام بکنم، همه ما را می‌کشند و این خون هدر می‌رود؛ لذا فَضَنَنتُ بِهِم[1]، ضِنّت ورزیدم. «ضَنین» یعنی بُخل ورزیدن؛ بر خلاف (ظَنین) که به معنی ظَن و مَظنه و گمان است. ضَنین یعنی بخیل وَ مَا هُوَ عَلَی الغیبِ بِضَنین[2] به این معناست. اگر چنانچه قیام می‌کردم، همه ما را شهید می‌کردند و خون ما هدر می‌رفت، لذا من ضِنّت ورزیدم. یعنی قیام کردن، مبارزه کردن، خون دادن باید وقتی انجام بپذیرد که مؤثر باشد. وجود مبارک امیرالمؤمنین(ع) در جریان لیلهُ المَبیت در بستر رسول اکرم می‌خوابد تا پیامبر سالم بماند؛ پس آن حضرت از شهادت هراسی نداشت، ولی یک شهادت سودمند و مؤثر! فرمود: من دیدم اگر در آن عصر قیام بکنم، با اهل بیتم کشته بشویم یک خونی است که رایگان ریخته شده و بی‌اثر است؛ لذا صبر کردم تا فرصت مناسبی پدید بیاید، من آن روزها که سقیفه تشکیل دادند در برابر غدیر و چراغ غدیر را خاموش کردند و این فتیله سقیفه را بالا کشیدند؛ آن روز ساکت شدم.

وجود مبارک امام حسن در ۱۰ سالی که خلافت می‌کرد، شرائط آنچنان مساعد نبود. خود سالار شهیدان(ع) ۱۰ سال بعد از امام حسن به حسب ظاهر امامت را به عهده داشت و شرائط مساعد نبود؛ تا معاویه از بین رفت، یزید روی کار آمد، یک فضای باز سیاسی پیدا شد، یک مناسبتی پیدا شد، حسین‌بن علی دید فرصت بسیار خوب و طلائی است؛ اگر در این شرائط خون بدهد، این خون هدر نمی‌رود. بنابراین ۲۰ سال وجود مبارک سیّدالشهداء صبر کرد، مبارزات را شروع نکرد؛ تا یک فرصت مناسبی!

اعطای «علم» و «عقل» به جامعه بشری، دلیل قیام خونین کربلا

در این فرصت برابر آنچه در زیارت اربعین آمده است، برای دو کار خون مقدّس خود را اهداء کرد؛ یکی کار فرهنگی که مردم را عالم بکند، یکی کار اخلاقی که مردم را عاقل بکند. جامعه اوّل باید عالم بشود، بعد باید عاقل بشود: وَ بَذَلَ مُهجَتَهُ فیکَ لِیَستَنقِذَ عِبادَکَ مِنَ الجَهالَه وَ حیرَه الضَّلاله(۳). این جهالت در مقابل علم است، آن ضلالت در مقابل عقل است. تا جامعه عالم نشد، رو به سعادت پا نمی دهد! اگر عالم شد، اوائل راه یا اواسط راه را طی می‌کند. تا عاقل نشد، به مقصد نمی‌رسد. الآن تمام مشکلاتی که دولتمردان ما یا شهروندان ما دارند، به همین علم و عقل بر می‌گردد. یا قانون و دستور شرع را نمی‌دانند، یا می‌دانند و عمل نمی‌کنند. مشکلات جامعه ما کمبود مواد غذائی و آب و زمین و معدن نفت و گاز نیست، مشکلات جامعه ما فقدان همین مسائل اخلاقی است. یعنی آنجا که دزدی هست، رانت‌خواری هست، ربا هست، رشوه هست، باند بازی هست؛ همه مشکلات را به همراه دارد. اینها یا به کمبود (علم) بر می گردد، یا به کمبود (عقل) بر می‌گردد.

***سالار شهیدان در یک فرصتی قیام کرد و هدف مناسب و اصلی اش هم همین بود که جامعه را عالم کند، اوّلاً؛ و عاقل کند، ثانیاً. کسانی که حسینی می‌اندیشند هم باید عالم و عاقل بشوند، هم در گسترش علم و عقل کوتاهی نکنند.**

این دو کار؛ یعنی اوّل کار فرهنگی، بعد کار اخلاقی؛ یعنی اوّل مردم را با سواد کردن، بعد متخلّق به اخلاق الهی کردن؛ این دو کار سِمَت رسمی انبیای الهی بوده است. شما در اوّلین خطبه نهج‌البلاغه می خوانید که وجود مبارک حضرت امیر(ع) درباره رسول اکرم(ص) دارد که: فَهَداهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلاله وَ اَنقَذَهُمْ بِهِ مِنَ الجَهالَه[4]؛ این مضمون در اوّلین خطبه نهج‌البلاغه هست. یعنی ذات أقدس إله به برکت رسول گرامی مردم را عالم کرد، اوّلاً؛ و عاقل کرد، ثانیاً. احکام الهی را به مردم یاد داد، اینها عالم شدند. بعد اینها را متخلق کرد که با حُسن خلق ضامن اجرا برای این احکام پیدا کند که بشوند عاقل.

بنابراین علم و هدایت در قبال جهل و ضلالت کارهای رسمی انبیاء(ع) است که در همین دو عنصر محوری خلاصه می‌شود. پس سالار شهیدان در یک فرصتی قیام کرد و هدف مناسب و اصلی‌اش هم همین بود که جامعه را عالم کند، اوّلاً؛ و عاقل کند، ثانیاً. کسانی که حسینی می‌اندیشند هم باید عالم و عاقل بشوند، هم در گسترش علم و عقل کوتاهی نکنند. این کار را وجود مبارک أبی عبدالله با بیان نورانی خودش هم بیان کرد، با نامه های خودش هم بیان کرد. نه تنها در زیارت اربعین آمده است که ما به آن حضرت عرض می‌کنیم هدف نهضت آن حضرت این بود، بلکه خودش فریاد بر آورده و استغاثه کرد. استغاثه آن حضرت هم طبق این عناوین پنج گانه و مانند آن است؛ هَلْ مِنْ ذابٍ(مدافع)، هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ، هَلْ مِنْ مُغیثٍ، هَلْ مِنْ مُعینٍ، هَلْ مِنْ ناصِرٍ[5]. در اینگونه از موارد می فرماید: هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ یَخافُ اللّهَ فینَا. آیا یک انسان موحد و اهل توحید هست که احکام الهی را درباره ما اجراء کند و خون ما را هدر ندهد؟! آیا مُغیث هست، آیا مُعین هست، آیا ذاب هست، آیا ناصر هست! این ندای هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ، هَلْ مِنْ مُغیثٍ، هَلْ مِنْ مُعین، هَلْ مِنْ ذاب، هَلْ مِنْ ناصِرٍ، اکنون هم هست.

پاسخ چند برابر خدای سبحان نسبت به اعمال خیر بندگان

می‌بینید قرآن کریم یک وعده به ما داد، بعد آن وعده را به صورت امر بیان کرد. گاهی به ما وعده می‌دهد، ما خیال می‌کنیم یک حکم اخلاقی است. بعد می‌بینیم همین وعده را به صورت فرمان و دستور صادر می‌کند. گاهی به ما می‌فرماید: اِنْ تَنصُرُوا اللّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ اَقدامَکُم(۶)؛ اگر شما خدا را یاری کردید، خدا هم شما را یاری می‌کند و نمی‌گذارد شما بلغزید. دَأب ذات أقدس إله این است که خیر را با چند برابر پاداش می‌دهد. براساس مَنْ جاءَ بِالحَسَنَه فَلَهُ عَشرُ اَمثالِها[7]؛ اگر کسی قدم خیری برداشت، خدا معادل آن را پاداش نمی‌دهد، بلکه بیش از آن پاداش می‌دهد. نفرمود اِنْ تَنصُرُوا اللّهَ یَنصُرکُم، اگر شما خدا را یاری کردید خدا شما را یاری می‌کند؛ بلکه فرمود: اِنْ تَنصُرُوا اللّهَ یَنصُرکُم، یک؛ وَ یُثَبِّتْ اَقدامَکُم، نمی‌گذارد شما بلغزید.

به ما گفتند: وقتی وضو می‌گیرید، هنگام مسح پا این دعا را بخوانید؛ حالا یا به عربی، یا به فارسی: اَللّهُمّ ثَبِّتنِی عَلَی الصِّراطِ یَومَ تَزِلُّ فیهِ الاقدام[8]، خدایا! پاهای ما را در صراط مستقیم ثابت نگه بدار؛ چه در دنیا، چه در آخرت؛ روزی که پاها می‌لغزد. اطلاق این ادعیه شامل دنیا و آخرت می‌شود. انسان وقتی وضو می‌گیرد، سر را مسح می‌کشد؛ ائمه(علیهم السّلام) فرمودند: معنای دستور ذکر می‌کند. اوائل اینطور نیست که به ما فرمان بدهند؛ اوّل ما را با اخلاق بالا می‌برند، نشد فرمان! اوّل اخلاق است، بعد قانون؛ اوّل اخلاق است، بعد فرمان. اوّل گفتند: اِنْ تَنصُرُوا اللّهَ یَنصُرکُمْ وَ یُثَبِّتْ اَقدامَکُم وَ لَیَنْصُرَنّ اللّهُ مَنْ یَنصُرُه[9]. اینها را به صورت وعده ذکر کردند.

وجوب حکم حفاظت از دین الهی در برابر بیگانگان

امّا وقتی بیگانه حمله کرد، مهاجمان صف بستند، تهاجم کردند؛ به دین مردم، اخلاق مردم، قانون مردم، منابع ملّی مردم طمع کردند؛ در چنین فرصت و فضائی با اخلاق کار پیش نمی‌رود، با قانون کار پیش می‌رود. اگر آنها دستورات اخلاقی را رعایت می‌کردند، هرگز نمی‌گذاشتند بیگانه حمله کند! حالا که بیگانه تجاوز کرد، این اخلاق به صورت قانون در می‌آید. شما پایان سوره مبارکه صف را که مطالعه می‌کنید، می‌بینید اصلاً این سوره، سوره جنگ است. صدرش جنگ است، ساقه‌اش جنگ است، میانه‌اش جنگ است؛ دستور جنگ کردن، مبارزه کردن، جبهه رفتن، عازم شدن؛ اینها در این سوره مطرح است. در بخش پایانی سوره آمده است: یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا اَنصارَ اللّه، مؤمنین! شما برای یاری دین خدا برخیزید.

آنجا سخن از اخلاق بود، سخن از وعده بود، امّا اینجا سخن از فقه است و حقوق است و فرمان. یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا اَنصارَ اللّه. این امر است، بر شما واجب است، بر همه ما لازم است که دین خدا را یاری کنیم. بعد فرمود: تنها اینچنین نیست؛ گاهی برای اینکه روشن بشود حکم، مخصوص ما نیست، در گذشته هم همین طور بود. جریان روزه گرفتن را که ذکر می کند، می فرماید: یـا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُـوا کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذینَ مِنْ قَبلِکُم[10]. اینطور نیست که روزه گرفتن فقط بر شما واجب باشد! امت‌های دیگرهم محکوم به حکم روزه بودند. روزه یک پیوند ناگسستنی بین خلق و خالق است. آنها روزه می‌گرفتند، شما هم باید روزه بگیرید.

در این بخش پایانی سوره صف می‌فرماید: مسلمان‌ها! اینچنین نیست که جنگ کردن و حفظ دین فقط بر شما واجب باشد، مسیحی‌ها هم همین طور بودند. یـا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا اَنصارَ اللّهِ کَمَا قالَ عیسیَ ابْنُ مَریمَ لِلْحَواریّینَ مَنْ اَنصاری اِلَی اللّه قالَ الْحَواریُّونَ نَحـنُ اَنصارُ اللّه فَآمَنَتْ طائِفَهٌ مِنْ بَنـی اسـرائیلَ وَ کَفَرَتْ طائِفَهٌ فَاَیَّدْنَا الَّذینَ آمَنُوا عَلی عَدُوِّهِمْ فَاَصبَحُوا ظاهِرین[11]. فرمود: مسلمان‌ها! شما مثل مسیحی‌ها باشید. می‌بینید امام راحل که می‌فرمود: اسلام آمریکائی چه جور شده، الآن مسیحیت را و دین پر برکت و پر فروغ عیسای مسیح(ع) را آوردند به صورت یک دین بی خاصیت بی‌اثر بی‌جنگ بی‌دفاع بی‌حمله، بی‌تهاجم قرار دادند، یک دین سکولار به تمام معنا! درحالی که در سوره صف می‌فرماید: همانطوری که مسیحی‌ها اهل مبارزه بودند، به فرمان عیسای مسیح قیام کردند و دین‌شان را حفظ کردند، شما هم بجنگید. ما مبارزان را یاری کردیم، مجاهدان را یاری کردیم؛ شما را هم یاری می‌کنیم.

***مشکلاتی که دولتمردان ما یا شهروندان ما دارند، به علم و عقل بر می‌گردد. یا قانون و دستور شرع را نمی دانند، یا می دانند و عمل نمی‌کنند. مشکلات جامعه ما کمبود مواد غذائی و آب و زمین و معدن نفت و گاز نیست، مشکلات جامعه ما فقدان همین مسائل اخلاقی است. یعنی آنجا که دزدی هست، رانت خواری هست، ربا هست، رشوه هست، باند بازی هست؛ همه مشکلات را به همراه دارد. اینها یا به کمبود (علم) بر می‌گردد، یا به کمبود (عقل) بر می‌گردد.**

مقاتله با حسین‌بن علی (ع)، معادل کفر به خدای سبحان

بنابراین صدای هَلْ مِنْ ناصِر حسین‌بن علی شبیه صدای هَلْ مِنْ ناصِر عیسـای روح الله است. عیسای روح الله وقتی گفت: مَنْ اَنصاری اِلَی الله؛ یعنی هل مَنْ ناصِر یَنصُر دینَنا، هَلْ مِنْ مُغیثٍ یُغیثُنا، هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ یَخـافُ الله فینَا.وجود مبارک أبی عبدالله فرمود: مرا اگر خواستید بسنجید و ببینید من کی‌ام، حرف من چیست، هدف من چیست؛ مرا و امامت مرا، ولایت مرا در سطح توحید بسنجید و اگر خواستید بدانید خطر شما چیست، گناه شما چقدر است، کیفر شما چقدر زیاد است؛ خود را بـا مبتلایان به تثلیث مسـیحی‌ها و تَثنیه یهودی‌ها بسنجید. شما کشتن مرا مثل تَثلیث مسیحی‌ها بدانید، کشـتن مرا مثل تَثنیه یهودی‌ها بدانید. یهود کافر شد، بـرای اینکه: قالَتِ الیَهُودُ عُزَیرٌ ابـنُ الله[12]. نصارا کافر شد: لَقَدْ کَفَرَ الَّذینَ قالُوا اِنّ الله ثالِثُ ثَلاثَه[13]؛ شما هم کافر شـدید،چون دارید من را می‌کشید. سخن از ظلم نیست، سـخن از معصیت نیست؛ کشتن امام که مثل کشتن یک انسان عادی معصیت کبیره و قصاص داشته باشـد و امثال ذلک نیست، سخن از کفر است! حَربُکَ حَربی، سِلْمُکَ سِـلمِی. فرمود: جریان کشتن من مثل جریان تَثلیث اسـت، مثل جریان تَثنیه است، این کفر اسـت؛ من شما را به الله دعوت می‌کنم، همانطوری که عیسی مردم را به الله دعوت کرده است. می‌بینید سطح عزاداری نهضت کربلا چقدر بلند است! آنوقت رسالت ما سوگواران چقدر خواهد بود!!

برداشت‌های قرآنی سالار شهیدان(ع) در جریان نهضت کربلا

اگر أبی عبدالله فرمود: هَلْ مِنْ ناصِرٍ، هَلْ مِنْ مُغیثٍ، هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ، هَلْ مِنْ مُعینٍ، هَلْ مِنْ ذابٍ؛ این عناوینِ پنج گانه امروز هم شعار رسمی سالار شهیدان است، که آیا کسـی هست که دین خدا را یاری کند؟ این بیان را شما وقتی خیلی باز می‌کنید، روشن می‌کنید، می‌بینید یک تفسیری است از قرآن کریم. یعنی وقتی شما پایان سوره صف را می‌خوانید، بعد خطبه‌های سالار شهیدان را عرضه می‌کنید، می‌بینید آن خطبه‌ها دارد همین آیه را تفسیر می‌کند. منتها گاهی وجود مبارک حضرت خود آیـه را می‌خواند، مثل بالای نی. گاهی قرآن را تفسـیر می‌کند، مثل خطبه‌هائی که در روز عاشورا ایراد کرده‌اند؛ اینها تفسیر آن خطبه است.

*** نهضت حسینی(ع) به همه ما این مأموریت را داد که آمر به معروف و ناهی از منکر باشیم، منتها امر به معروف و نهی از منکر غیر از سخنرانی است، غیر از تعلیم است. اگر کسی جاهل بود، ما باید یادش بدهیم؛ اگر کسی ناسی بود، ساهی بود، غافل بود باید متنبّه اش بکنیم، آگاهش بکنیم؛ اینها امر به معروف نیست، اینها نهی از منکر نیست. امر به معروف و نهی از منکر در جایی است که کسی عالماً عامداً بخواهد گناه بکند. از آن به بعد باید امر کرد، باید نهی کرد؛ نه ارشاد کرد!**

***درقرآن کریم آمده است: اکثر مؤمنین مشرکند.از امام(ع) سؤال کردند: چگونه اکثر مؤمنین مشرکند؟ فرمود: همین‌که می گویند: اگر فلان کس نبود ما از بین می رفتیم یا اگر فلان طبیب نبود ما مرده بودیم، یا اگر فلان شخص نبود ما مشکلمان حل نمی شد؛ این شرک است. عرض کردند: پس‌چه بگوییم؟ فرمود: بگویید خدا را شکر که به وسیله فلان شخص مشکل ما را حل کرد؛ نه اینکه اوّل خدا، دوّم فلان شخص! خدا یک اوّلی نیست که دوّمی داشته باشد: هُوَ الاَوّلُ وَ الآخِر؛ دیگران را جنود الهی بدانید، سپاه و ستاد الهی بدانید.**

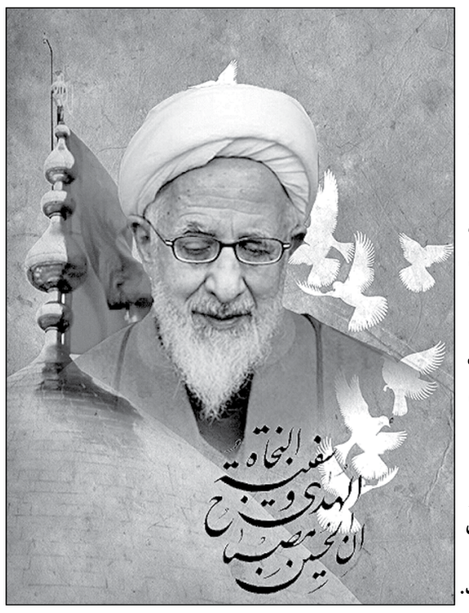

دیگر نیست. ما هر چه داریم به برکت همین حسینیه‌ها و مسجدها و حوزه‌ها و دانشگاه‌های الهی و اسلامی‌مان داریم. این رسالت هرگز فراموشمان نشود.

چگونگی اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر

هفته اوّل محرّم هفته امر به معروف و نهی از منکراست. این امر به معروف و نهی از منکر در همه اقشار، در همه زمان و زمین مطرح است؛ این هم رسالت رسمی کربلاست. یعنی نهضت حسینی(ع) به همه ما این مأموریت را داد که آمر به معروف و ناهی از منکر باشیم، منتها امر به معروف و نهی از منکر غیر از سخنرانی است، غیر از تعلیم است. اگر کسی جاهل بود، ما باید یادش بدهیم؛ اگر کسی ناسی بود، ساهی بود، غافل بود باید متنبّه‌اش بکنیم، آگاهش بکنیم؛ اینها امر به معروف نیست، اینها نهی از منکر نیست. امر به معروف و نهی از منکر در جایی است که کسی عالماً عامداً بخواهد گناه بکند. از آن به بعد باید امر کرد، باید نهی کرد؛ نه ارشاد کرد! ارشاد، تعلیم، تزکیه، مسائل اخلاقی؛ آنها مال مراحل قبل است. اگر کسی نمی داند، باید تعلیمش داد. اگر کسی می داند، یادش رفت؛ باید متذکّرش کرد. غافل هست، او را متنبّه کرد که غفلت زدائی بشود. اگر همه اینها گذشت، عالماً عامداً دارد گناه می کند؛ باید اوّلاً خطر گناه عالم و عامد را بازگو کنیم، بعد جلویش را بگیریم. سرّ اینکه گفتند اگر کسی گناه می‌کند، باید جلویش را گرفت، برای آن است که غالب این گناهان به صورت یک شرک بر می‌گردد.

معنای دقیق مشرک بودن اکثر مؤمنان در قرآن کریم

این که در قرآن کریم آمده است: وَ مَا یُؤمِنُ اَکثَرُهُمْ بِاللهِ الا وَ هُمْ مُشرِکُون[18]، سرّش همین است. فرمود: اکثر مؤمنین مشرکند. مردم دو قسمند؛ یک اکثریت، یک اقلیّت؛ اکثریت مشرکند، اقلیّت مؤمن؛ در این مؤمنینی که اقلیّتند، اکثرشان مشرکند؛ مَا یُؤمِنُ اَکثَرُهُمْ بِاللهِ الا وَ هُمْ، یعنی اکثر مؤمنین مشرکند. از امام(ع) سؤال کردند: چگونه اکثر مؤمنین مشرکند؟ فرمود: همین که می‌گویند: لُولا فلان لَهَلَکْتُ، اگر فلان کس نبود ما از بین می‌رفتیم یا اگر فلان طبیب نبود ما مرده بودیم، یا اگر فلان شخص نبود ما مشکلمان حل نمی‌شد؛ این شرک است. عرض کردند: پس چه بگوئیم؟ فرمود: بگوئید خدا را شکر که به وسیله فلان شخص مشکل ما را حل کرد؛ نه اینکه اوّل خدا، دوّم فلان شخص! خدا یک اوّلی نیست که دوّمی داشته باشد:هُوَ الاَوّلُ وَ الآخِر(۱۹)؛ دیگران را جنود الهی بدانید، سپاه و ستاد الهی بدانید. بگوئید خدا را شکر که از این راه به وسیله فلان دوستان مشکل ما را حل کرده است؛ این می‌شود مظاهر قدرت خدا، مجاری قدرت خدا. هم توحید محفوظ شد، هم وسیله بودن اینها محفوظ شد. بعد هم گفتند: مَنْ لَمْ یَشکُرِ المَخلُوقَ لَمْ یَشکُرِ الخالِق، این مضمون در روایات نبوی ما هست. اگر کسی نسبت به ما احسان کرده است، ما موظفیم حق شناسی کنیم، قدردانی کنیم؛ این کار اخلاقی است که دین به ما دستور داده است. این وظیفه‌ای است که دین ما را متوجّه آن وظیفه کرده است.

***کسی که عالماً وعامداً دارد گناه می کند، معنایش این است که می‌گوید: خدایا!من می‌دانم شما آنجور گفتید و فرمودید، ولی به نظر من باید این کار انجام بگیرد. این معنای گناه است!! اگر خدای ناکرده این تکرار بشود، آنگاه ثُمّ کانَ عاقِبَهَ الّذینَ اَساؤُا السّوأی اَنْ کَذّبُوا[20]؛ ممکن است خدای ناکرده پایان همین گناهان بخشوده شده یا قابل بخشایش سر از شرک در بیاورد، سر از تکذیب در بیاورد.**

معنی دقیق گناه

امّا معنای دقیق این جمله که: وَ مَا یُؤمِنُ اَکثَرُهُمْ بِاللهِ الا وَ هُمْ مُشرِکُون همان است که جناب صدر الدین قونوی ذکر کرد. آن بزرگوار می‌گوید که هر کس گناه می‌کند، داعیه ربوبیّت دارد، یک تَفرعنی در درون او هست؛ چرا؟ برای اینکه این گناه اگر روی سهو و نِسیان و خطا و اضطرار و اجبار و اکراه باشد که براساس حدیث رفع برداشته شده، گناه نیست! اگر کسی مجبور بود یا غافل بود یا ناسی بود یا جهل به موضوع داشت یا جهل قصوری به حکم داشت یا اضطرار داشت یا اکراه داشت یا اِلجاء داشت که اصلاً گناه نیست. اگر عالماً عامداً دارد معصیت می‌کند، معنایش این است که خدایا! من می‌دانم تو آن‌جور گفتی، حکم تو را می‌دانم، من هم مختارم و مجبور هم نیستم؛ هم موضوع را می‌دانم، هم حکم‌ات را می‌دانم، هم قانون را می‌دانم؛ ولی به نظر من باید این کار بشود. این معنی گناه است!!

آنوقت هر گناهی سر از شرک در می‌آورد. منتها اینکه لطف الهی باعث بخشش ماست